



مركز
للبحوث والتحريات الكمبيوترية

اصبهان

للعلوم



عمر
عليه السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

وسيلة الخادم

الى المخدم

در شرح صلوات

چهارده معصوم عليهم السلام

فضل الله بن زور بهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وسيلة الخادم الى المخدم: در شرح صلوات چهارده معصوم عليهم السلام (الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف)

کاتب:

فضل الله بن روزبهان خنجي اصفهاني

نشرت في الطباعة:

انصاريان

رقمى الناشر:

مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

الفهرس

٥	الفهرس
٦	وسيلة الخادم الى المخدوم: در شرح صلوات چهارده معصوم عليهم السلام (الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف)
٦	اشارة
٦	امام مهدي
٦	اشاره
٧	مهدي كيست
٨	عقیده مولف درباره مهدي
٩	معناى ختم ولايت در مهدي
١٣	حكايت شفا يافتن اسماعيل هرقلى وسيله امام زمان
١٥	پاورقى
١٧	تعريف مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

وسيلة الخادم الى المفدوم: در شرح صلوات چهارده معصوم عليهم السلام (الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف)

اشاره

سرشناسه: فضل الله بن روزبهان، ٨٦٠؟ - ٩٢٥؟ ق
 عنوان قراردادى: [وسيلة الخادم الى المفدوم]
 عنوان و نام پديد آور: وسيله الخادم الى المفدوم: در شرح صلوات چهارده معصوم (ع) / فضل الله بن روزبهان خنجى اصفهانى؛
 به كوشش رسول جعفرىان
 وضعيت ويرااست: [ويرايش ٢٢]
 مشخصات نشر: قم: موسسه انصاريان، ١٣٧٥.
 مشخصات ظاهرى: ص ٣١٥
 شابك: بها: ٦٥٠٠ريال؛ بها: ٦٥٠٠ريال
 وضعيت فهرست نويسى: فهرست نويسى قبلى
 يادداشت: كتابنامه به صورت زيرنويس
 عنوان ديگر: در شرح صلوات چهارده معصوم (ع)
 موضوع: صلوات
 شناسه افزوده: جعفرىان، رسول، ١٣٤٣ - ، مصحح
 رده بندى كنگره: BP٢٦٦/ف٥٥٦٥ ١٣٧٥
 رده بندى ديويى: ٢٩٧/٧٧
 شماره كتابشناسى ملي: م٧٦-٨٧٧

امام مهدي

اشاره

اللهم و صل و سلم على الامام الثانى عشر و درود و صلوات ده و سلام فرست بر امام دوازدهم. از اينجا شروع است در صلوات بر امام دوازدهم كه او امام محمد مهديست عليه السلام. بدان كه در امر مهدي و آنكه او چه كسى است و در چه زمان خواهد بود و آيا او پسر حسن عسكرى عليه السلام است يا كسى ديگر، اختلاف بسيار كرده اند. و ما اين مبحث را تحرير كنيم و تنقيح اين سخن به قدر علم خود ان شاء الله تعالى در اين مقام بنماييم. بدان كه جميع امت متفقند در آنكه در آخر الزمان شخصى از اولاد حضرت پيغمبر ظهور خواهد كرد و عالم را از عدل پر خواهد [١] ساخت همچنانچه از جور پر است. اين اتفاق به واسطه احاديث صحيحه است كه در اين باب وارد شده. چنانچه ام سلمه رضى الله عنها روايت كند [٢] از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود مهدي از عترت من است از اولاد فاطمه صلوات الله عليها، و ابوسعيد خدرى رضى الله عنه روايت [صفحه ٢٧٤] كند كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرموده: مهدي از من است گشاده پيشانى، بلند بينى، پر گرداند زمين را از روى عدل، همچنانكه پر گرداننده شده از ظلم و جور، و هم ابوسعيد خدرى روايت كند كه [رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم] در قصه مهدي [فرمود كه، شخصى مى آيد و مى گويد:]: چيزى بده به من، پس مهدي مال در دامن او ريزد آن قدر كه تواند بردارد. [٣] و

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که، اگر نماند از دنیا الا یک روز، هر آینه دراز گرداند خدای تعالی آن روز را تا برانگیزاند خدای تعالی در آن روز و مردی از امت من و از اهل بیت من که اسم او موافق اسم ما باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من باشد، زیرا که پر گرداند زمین را از عدل هم چنانکه پر گردانیده شده است از جور و ظلم. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد فرمود بلایی را بدین امت رسد و فرمود که، کاری به جایی رسد که هیچ کس را ملجای نیابد که بدان پناه برد از ظلم، پس خدای تعالی یکی را از عترت من بفرستد که از اهل بیت من باشد، پس او زمین را پر سازد از عدل، همچنانکه پر گردانیده شده است از جور و ظلم که راضی باشد از آن کس ساکن آسمان و زمین، نگذارد آسمان هیچ قطره ای الا آنکه فرود باراند آن را، نگذارد زمین از نبات خود چیزی را الا آنکه بیرون آورد آن را، مراد آنکه باران بسیار بیاید و نعمت در عالم فراوان شود و بعد از آن فرمود: زندگانی آن شخص که از اهل بیت من باشد، مدت هفت سال یا هشت سال یا نه سال. و ام سلمه روایت کند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: اختلافی پیدا شود در میان مردم به واسطه مردن یکی از خلیفه ها، پس مردی از اهل مدینه گریزان به سوی مکه رود و پس مردمان مکه او را بیرون آورند و او نخواهد و با او با اکراه بیعت کنند در میانه رکن و مقام و از لشکری بفرستند به سوی ایشان، و در بیداء که موضعی [صفحه ۲۷۵] است از راه مکه، زمین ایشان را فرو برد، بعد از آن اکابر پیشوایان اهل شام و عراق با او بیعت کنند، بعد از آن مردی از قریش که مادر او از بنی کلب باشد، لشکری بر سر ایشان فرستد و ایشان بر او غالب گردند و آن شخص به سنت پیغمبر امت در میان امت عمل کند و اسلام تمکن تمام بیابد، همچو شتر که گردن بر زمین مالد، و متمکن شود، پس آن مرد هفت سال بازماند، بعد از آن وفات کند و مردمان بر او نماز بگذارند.

مهدی کیست

از این جمله اخباریست در باب مهدی و ظهور او، در آخر زمان وارد شده [و] تمامی اهل اسلام به صحت این احادیث متفقند و هیچ نزاعی در آن نیست که چنین کسی ظهور خواهد کرد در آخر. و اختلاف در آن است که این کس محمد پسر حسن عسکری است یا نه؟ جمعی می گویند که این کس او نیست، زیرا که ثابت نشده که حسن عسکری را پسری بوده، و آنچه می گویند او را پسری بوده اخبار بعضی مردم است، و به مجرد خبری که آن مشهور و مستفاض نباشد نسبی ثابت نمی شود، خصوصا نسبی چنین بزرگ، و آن را مدار اعتقاد نتوان ساخت، و بر تقدیر آنکه ثابت باشد که او را پسری بوده، هرگز اثری از او ظاهر نشده، و کسی او را ندیده و در مسند امامت متمکن نشد، و بر تقدیر آنکه او را دیدند و امام شد، و به غایت مستبعد است که کسی مدت قریب به هفتصد سال در حیات باشد و هیچ اثر از او پیدا نشود. و با وجود این جمعی اعتقاد کنند که او هست و بالفعل امام است، و مردم در عهد امامت اویند، و او لطف حق تعالی است نسبت با مردم و حال آنکه لطف، آن است که موجب تقرب بندگان شود به طاعات و چون اصلا او پیدا نیست و هرگز کسی او را ندیده چگونه بندگان را به طاعات [۴] نزدیک کرده اند. و چگونه امام و خلیفه باشد [صفحه ۲۷۶] کسی که اصلا ظاهر نیست و اثر عدل او به مردم نمی رسد. و نیز حضرت پیغمبر فرمود که، اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من باشد، و حال آنکه پدر او حسن نام داشته. و پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله نام داشته. این طایفه می گویند که چون مهد [و] یت پسر امام حسن عسکری بعدی تمام دارد، از روی عقل و نقل، پس ظاهر آن است که مهدی شخصی باشد از اولاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در آخر زمان پیدا شود، و هنوز متولد نشده. این است مذهب جماعتی بسیار از مسلمانان در باب مهدی، و دلایل ایشان اینهاست که یاد کردیم. و جماعتی دیگر از اهل اسلام که ایشان را امامیه گویند بر آنند که امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری است و کنیت او ابوالقاسم است. و او در وقتی که متولد شده، متوکل خلیفه در قصد اولاد امام حسن بوده و او را زهر داده و بعد از وفات امام حسن او چهار ساله بوده، و در سرداب خانه

امام حسن عسکری او را پوشیده داشته اند و حق تعالی او را از شر دشمنان نگاه داشته و محفوظ ساخته و لازم نیست که فرزندی که او را پوشیده دارند وجود او متواتر و مستفاض باشد و همه کس او را ببینند و بدانند، چون شیعه و دوستان ایشان می دانند که امام حسن را پسری بوده اسم او محمد و به نص امام حسن، امامت او ثابت شده و او را در سرداب خانه امام حسن پوشیده داشته اند، و امام حسن فرموده که او، مظهر منتظر موعود و شیعه و دوستان او را دیده اند، و در هر وقت بر دوستان خود ظاهر می کرد. و آثار لطف او در عالم منتشر است، چگونه منع وجود او و امامت او توان کرد؟ اما آنکه می گویند که او وفات کرده، آن ثابت نشده و نزد شیعه حیات او و آثار او معلوم است. و اما آنکه می گویند مستبعد است که شخصی هفتصد سال زنده باشد، این نه مستبعد است نه در عقل و نه در شرع. اما در عقل، زیرا که اطبا می گویند که موت ضروری است فاما مادام که رطوبت غریزیه از حرارت غریزیه تحلیل نیافته، می تواند که شخصی زنده باشد و حق تعالی قادر است بدان که رطوبت غریزی را در مزاج آدمی کیفیت بدهد که بالکلیه تحلیل نرود و صاحب آن مزاج سالها بازماند، منجمان که [صفحه ۲۷۷] عطیه حیات را غایتی معین کرده اند که آن صد و بیست و پنج سال است، تجویز نموده اند که اگر کسی در سال قران متولد شود، جایز است که عمر او از هفتصد تجاوز کند، هر گاه هیلاج [۵] در قران زحل باشد. [۶] این است وجه رفع استبعاد به حسب عقل. [۷] اما به حسب شروع اکثر اهل شریعت متفقند در آنکه خضر پیغمبر و الیاس علیهما السلام هر دو در حیاتند، یکی حافظ بر دیگری حافظ بحر است، و در وجود ایشان هیچ نزاعی نیست نزد اکر محققان، و عمر ایشان از سالهای بسیار تجاوز کرده، [پس] جایز است که حق تعالی محمد بن الحسن را عمری دهد مثل عمر خضر و الیاس، تا آخر زمان ظهور کند، و عالم را به انوار عدل منور سازد. چنانچه در حدیث وارد شده. و اما آنکه می گویند امام لطف است و چون او را مخفی باشد آن را به مردم چگونه رسد، جواب [۸] آنکه آثار او بسیار به مردم می رسد، و در هر وقت امداد دوستان محبان خود می کند، و بر مردم ظاهر می گردد. چنانچه حکایات در آن باب بسیار گفته اند. و به تعیین و به تحقیق بنوشته و شمه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد. اما آنکه می گویند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که، اسم پدر او موافق اسم پدر من باشد و اسم پدر او حسن است. جواب آنکه: این در بعضی روایات است و اکثر روایات این است که اسم او موافق اسم من باشد. و بر تقدیر صحت آن روایات، تمامی ائمه معصومین را عبد صالح لقب بود و مراد از عبد صالح، عبدالله است و لقب، حکم نام [را] دارد. پس صحیح باشد که اسم پدر او عبدالله است. این است مذهب امامیه از شیعه در باب مهدی و دلایل ایشان بسیار است. و ما شمه [ای] در جواب جماعت اول یاد کردیم و اگر تفصیل طرفین یاد کنیم این مختصر برنتابد و خلاصه آن مذکور شد. [صفحه ۲۷۸]

عقیده مولف درباره مهدی

و مختار ما آن است که وجود مهدی در آخر زمان [۹] واجب است که بر آن حکم کنند بنابر احادیث صحیحه که یاد کردیم و واجب است که حکم کنند که از اولاد فاطمه علیها السلام است و نام او محمد است، اکنون این صفات تمامی در محمد است. [۱۰] اکنون این صفات تمامی در محمد بن الحسن جمع است طایفه ای عظیم از مومنان بر آن رفته اند که او محمد بن الحسن است، آثار و حکایات و اخبار بسیار را روایت می کند تا به غایتی که به حد استفاضه و تواتر رسیده است و حکم کردن بدانکه مهدی موعود محمد بن الحسن است با هیچ قاعده ای از قواعد اسلام منافات ندارد و در هیچ حکم از احکام شریعت قدحی و خلعی پیدا نمی کند، بلکه اولی و انبب آنست که او باشد، زیرا که عدد دوازده امام که در حدیث بدان اشارت واقع شده بوجود محمد بن الحسن تمام می شود و آن مهدی موعود که در حدیث بدان واقع شده که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و عالم از عدل مالمال خواهد ساخت اگر محمد بن الحسن باشد نسب او از همه شریفتر باشد و نظم دوازده امام بوجود مهدی موعود مکمل شده باشد و اثر امامت و خلافت هم در این مسلک کمال یافته باشد و عالم از عدل او تازه گردد و فایده آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و

سلم دوازده امام را همچون دوازده نقيب بنى اسرائيل خواهد بر آن تقدير ظاهر شود. [۱۱] پس به حسب احتياط در آن امر موافقت با اماميه مى كنيم و مى گويم مهدى موعود محمد بن الحسن است و او قائم و منتظر است و چون وعده او برسد ظهور خواهد كرد و عالم را از عدل و احسان ملامت خواهد ساخت و جور [۱۲] و طغيان را از جهان دور خواهد گردانيد و حالا آثار لطف او به خاصان مى رسد. اگر اين حكم كه ما كرديم با واقع مطابق باشد و مهدى موعود او خواهد بود و حالى در حيات است، پس [صفحه ۲۷۹] ما راه صواب يافته ايم و از فرستادن درود و صلوات بر آن ذات مقدس ثواب مى خواهيم و از آثار لطف او ان شاء الله بهره مند مى شويم و اگر چنانچه كسى ديگر است از اولاد حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و هنوز متولد نشده، صلوات و درود بدو واصل خواهد شد و منفعت ثواب آن بما خواهد رسيد و عايد مى شود، زيرا كه او اگر چه هنوز ظاهر نشده فاما نور مقدس او بى شك موجود است وجود او بعد از اين البته به عالم ظهور، خواهد آمد، همچنانچه انبيا و صالحان قبل از ولادت حضرت پيغمبر برو صلوات مى فرستاده و از آن اجر و ثواب مى برده و بر اين تقدير تعيين كردن كه او پسر حسن عسكرى است هيچ قدحى نمى كند در تعيين او، زيرا او بى شك بر اين فرض از اولاد ائمه خواهد بود و صحيح است نسبت با حسن عسكرى حكم ولد را دارد همچنانچه نسبت با ساير ائمه، زيرا كه هر يك از علويان را مى توان گفت كه امام زاده اند. به هر تقدير احتياط آن است كه اختيار كنيم و اعتقاد نماييم كه مهدى موعود در آخر زمان حضرت امام معصوم ابوالقاسم محمدالمهدى ابن الامام ابى محمدالحسن العسكرى است صلوات الله عليه. القائم المنتظر، العالم المقتدر آن حضرت ايستاده است به وظيف امام در مدت پوشيده شدن از چشم مردمان. يعنى آن حضرت در اين مدت كه غايب است غافل از حال مردمان نيست بلكه قائم است بدانچه امام را بدان قائم بايد بود. و اين اشارت است به الطاف آن حضرت به نسبت با بندگان در مدت غيبت و آنكه آن حضرت غافل از دنيا نيست و غايب بودن آن حضرت نه از آن قبيل است كه در سرداب پوشيده باشد و آنجا نشسته بلكه در اطراف عالم ساير است و در هر زمان ازو لطفى نسبت به دوستان ظاهر مى گردد و بر محبان در اقامت ضرورت آشكارا مى شود، چنانچه بعد از اين بيان خواهيم كرد، ان شاء الله تعالى. و آن حضرت منتظر زمان ظهور است تا چون رخصت دهند او را جهت ظاهر شدن بر مردمان ظاهر گردد و آثار امامت و خلافت او به مردمان رسد [صفحه ۲۸۰] و زمين را از عدل و احسان پر گرداند همچنانكه از جور پر گرداننده شده است. و آن حضرت داناي صاحب قدرت است. اين اشارتست به اتصاف ذات آن حضرت به علم و قدرت كه اصل جميع كمالات است. زيرا كه حضرت مظهر موعود است، و بايد كه او را جامعيت كامله باشد، و منشا جميع كمالات اين دو صفت است، خصوصا در وجود امام كامل خاتم. وارث الصفوه المصطفويه آن حضرت ميراث گيرنده برگزيدگى مصطفويست، يعنى آن حضرت به ميراث يافته، صفوت و برگزيدگى از عالم كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم را بوده.

معناى ختم ولايت در مهدى

و از اينجا شروع است در بيان صفات مهدى، بدانكه حضرت مهدى عليه السلام نسبت با ائمه و اوليا، نسبت خاتم الانبيا [را] دارد نسبت با انبيا در آنكه جامع جميع صفات كمال سابقان باشد و وارث كمالات خاصه هر يك به قدر استعداد، همچنانچه حضرت خاتم الانبياء جامع جميع صفات كمال پيغمبران متقدم بود، و حقيقت معنى ختم آن است كه نقطه منتهى دايره نبوت و امامت منطبق شود بر نقطه مبدا دايره، و هر آينه كه نقطه منتهى چون منطبق شود بر نقطه ابتدا، دايره تمام گردد و ما اين سخن را توضيح كنيم بر وجهى كه تمام افهام آن را دريابند. بدان كه بر هر نقطه از نقاط دايره حامل، و صفى از اوصاف وجود دايره كامل مى شود و مادام كه آن صفات به واسطه آن نقاط بر نيابد وجود دايره به [۱۳] ظهور نمى آيد و مادام كه نقطه منتهى منطبق بر نقطه مبتداى دايره نگردد، هر چند صفات دايره بواسطه نقاط به ظهور آمده، ذات دايره كامل نيست، و آن منطبقه كه وجود دايره بدان كامل مى شود و او را نقطه ختم گویند و او فى الحقيقه جامع جميع صفات نقاط است زيرا كه نقاط به وجود او اثر صفات خود ظاهر مى

گردانند، پس قبل از ظهور او [صفحه ۲۸۱] صفات نقاط اثر ندارد و در مظهر او اثر صفات ظاهر است، پس او جامع جمیع صفات نقاط دایره [۱۴] است زیرا که به ظهور او صفات نقاط ظاهر می گردد. چون این مقدمه معلوم شد، باید دانست که نقطه ختمیه در دایره نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او جامع جمیع صفات نقاط دایره است، [۱۵] که وجودات انبیاء و مرسلین است، و به وجود مبارک آن حضرت صفات جمیع انبیا اثر دارد و ظاهر شد، و دایره نبوت بوجود آن حضرت تمام گشت و آن حضرت را محمد نام بود. و معنی محمد مبالغه در ستوده شدن است، زیرا که چون آن حضرت جامع جمیع صفات کمال انبیا باشد که ایشان جامع جمیع صفات کمال مخلوقاتند، پس جامعیت صفات کمال، مقتضی آن است که نشاء [۱۶] حمد که آن اظهار صفات کمال است در مظهر او بر وجه مبالغه واقع باشد و لهذا اسم مبارک آن حضرت هم محمد است. [۱۷] و چون وجود حضرت مهدی علیه السلام نقطه ختمیه دایره امامت و ولایت است، هر آینه او جامع جمیع صفات کمالات ائمه عظام خواهد بود [۱۸] و حضرت پیغمبر [۱۹] بدین معنی اشارت فرموده که اسم او مطابق اسم من باشد، زیرا که جامعیت اوصاف کمال نکند که لازم می آید که مهدی از سائر ائمه افضل باشد، زیرا که جامعیت اوصاف کمال لازم نیست که موجب افضلیت باشد. بنابر آنکه می تواند بود که هر یکی از اوصاف در افراد ائمه کمال و اشتدادی داشته باشد. که در مظهر جامع آن، اشتداد نداشته باشد. بلی او را وصف جامعیت باشد و ایشان در هر وصف در غایت کمال باشند تحقیق این سخن، آن است که نقطه ختمیه دایره کار او همین است که دایره را کامل می گردانند، چون دایره کامل شد همه نقاط مساویند و بر هر یک صادق است که مبدا دایره [صفحه ۲۸۲] و منتهای او می توانند بود، همچنین وجود حضرت مهدی علیه السلام خاتم دایره امامت است. و بعد از آنکه او ختم کرد تمام اجزای دایره متساوی شدند و میان ایشان تفاوت نیست و هر یک مبتدای دایره و منتهای اویند و فضیلت کمال همه یکی است. و از اینجاست که حضرت پیغمبر فرمود که، میان پیغمبران تفاضل مکنید و مگویند که کدام افضل از کدامند، و حال ائمه اثنا عشر همچنین است و لذا هر گز میان ائمه کسی تفاضل نکرده و حکم ننموده که کدام افضل اند، بلی هر کدام که به مبدا قربند [۲۰] ایشان را فضل و شرف مقدم هست. و از این تمثیل و توضیح ظاهر شد که حق آن است که حضرت مهدی متولد شده و امروز موجود است، زیرا که مقتضای اکمل دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر حسب مقتضای الیوم اکملت لکم دینکم [۲۱] الایه، حکم به وقوع آن شده، آن است که همچنانچه دایره نبوت به وجود آن حضرت کمال یافت، دایره امامت که قرینه نبوت است هم کمال بیابد، تا اکمال دین محقق شده باشد و اگر کمال دین تا آخر زمان موقوف باشد، در سنن متداوله، عالم از امام به حق خالی باشد، و نقاط دایره امامت در عصری به ظهور نیاید زیرا که از انقضای زمان امام حسن عسکری هیچ امامی دیگر ظاهر نشده، به خلافت دایره نبوت که از زمان آدم تا زمان خاتم در هر عصری انبیا می بوده اند، و زمان فترت [۲۲] که میان عیسی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [بوده] مراد آن است که هیچ پیغمبری صاحب دعوت نبوده، نه آنکه اصلا پیغمبران نبوده اند، زیرا که حنظله بن صفوان و خالد بن سنان و جرجیس صلوات الله علیهم تمامی پیغمبرانند که میان عیسی و آن حضرت بوده اند. پس لابد است که دایره امامت به وجود امام خاتم تمام شده باشد، تا اکمال دین محقق شود. و حکمت الهی مقتضی آن است که او پوشیده باشد در هر عصری تا عصر آخر زیرا که اگر او در تمامی عصر ظاهر باشد اصلا خلل در هیچ کار نباشد و ظلم وجود سلاطین ظاهر نگردد، و امت مبتلای بلیات نشوند، و ثواب و اجر [صفحه ۲۸۳] آخرت نیابند و امتحانات الهی که نسبت با امت واقع می شود تا طیب از خبیث و منافق از مومن ظاهر گردد و اکثر آن امتحانات، در وجود حکام ظالم ظاهر گردد. بنابر این وجود آن حضرت در این قرون متداوله، مختفی است و لابد است از ظهور او در آخر زمان تا آنچه نتیجه صفات کمالات جمیع ائمه است و لازم ظاهر امامت که آن شوکت سلطنت و استیلا بر ارض و نشر آثار عدل است ظاهر گردد، و از اینجاست که حضرت پیغمبر فرموده: اگر نمانده باشد از دنیا الایک روز، حضرت حق سبحانه و تعالی آن روز را دراز گرداند تا یکی از فرزندان و اهل بیت من بیرون آید و عالم را پر گرداند از عدل، همچنانچه پر شده است از ظلم و جور. و اینها تمام حکمتهای الهی است که در وجود خاتم الاولیاء و الائمه

حضرت امام معصوم محمد مهدى عليه السلام ظاهر شده. و چون بيان كرديم كه آن حضرت جامع صفات آبا و اجداد كرام خود است و در خاتميت شبیه و سمى حضرت پيغمبرست صلى الله عليه و آله و سلم، اکنون مذکور می شود كه از هر يكی از آبا و اجداد چه ميراث يافته، و در اين فقره مبين شده كه آن حضرت از حضرت پيغمبر صفوت، ميراث يافته و صفوت برگزیدگی است و چون آن حضرت برگزیده حضرت حق جل و علاست، جهت ختم امامت، پس ميراث او از حضرت پيغمبر صفوت باشد. و القوه المرتضويه آن حضرت وارث قوت مرتضويست. يعنى از حضرت اميرالمومنين على عليه السلام قوت صوري و معنوي ميراث يافته زيرا كه خاتم بايد كه او را وصف قوت باطن و شوكت ظاهر كه از صفوت قوت حاصل می گردد به كمال باشد و كمال اين صفت در حضرت على مرتضى كه كنده در خير است موجود بوده. و المكارم الحسينيه [صفحه ۲۸۴] آن حضرت وارث مكارم حسنى [۲۳] است. يعنى حضرت اميرالمومنين حسن، مكارم صوري و معنوي از حسن و جمال و طيب و اخلاق و كمال ميراث يافته تا در اين صفات هم او را كمال حاصل باشد. و العزائم الحسينيه آن حضرت وارث عزيمت هاى حسيني است، يعنى از حضرت حسين عزيمت ها را به ميراث يافته. و اين اشارتست بدانكه مظهر موعود صاحب عزيمت هاست در راه خداى تعالى، همچو امام حسين عليه السلام كه در عزم خود چنان مجد و مردانه بود كه ملاحظه نفس عزيز، او را از مقاتله با دشمنان خدا باز نمى داشت. و العباده العلويه آن حضرت وارث عبادت امام زين العابدين است. و اين اشارتست بدانكه آن حضرت، عبادت را از امام زين العابدين عليه السلام ميراث يافته و در عبادت و كثرت تقريبات الهى اقتدا بدان حضرت فرموده. و العلوم الباقريه آن حضرت وارث علم هاى امام محمد باقر است. و اين اشارتست بدانكه آن حضرت صاحب علمهاى باقر است. و چنانچه حضرت امام محمد باقر شكافنده علوم و كاشف حقايق بود، آن حضرت هم صاحب اين صفات است. و الامامه الصادقيه آن حضرت وارث امام جعفر صادق عليه السلام است. يعنى از حضرت امام جعفر صادق خواص امامت از تدوين قواعد دين و مذهب و تنقيح حقايق ملت و اظهار علوم شريعت به ميراث يافته، زيرا كه در خاتم كه مظهر موعود است، وصف اظهار لوازم امامت، لازم است. [صفحه ۲۸۵] و الاخلاق الكاظميه آن حضرت وارث اخلاق حضرت امام موسى كاظم عليه السلام است. و اين اشارتست به كمال اخلاق آن حضرت كه در امام موسى موجود بوده از خوردن خشم، و ديگر مكارم اخلاق كه شمه اى مذکور شد و آن اخلاق در مهدى موجود است. و المعارف الرضويه آن حضرت وارث معرفتهاى امام رضا عليه السلام است. يعنى كمال معارف كه ذات حضرت امام على بدان موصوفست آن حضرت را حاصل است و آن اشارت به علوم است سيما جفر و جامعه. و الكرامات التقويه آن حضرت وارث كرامتهاى امام محمد تقى است. و اين اشارتست بدانكه كرامتها و غرايب آيات كه در ذات امام محمد تقى موجود بوده در ذات امام محمد مهدى موجود خواهد بود. و المقامات التقويه آن حضرت وارث مقامهاى امام نقى عليه السلام است. و اين اشارتست بدانكه آن حضرت را مقامات علم و معرفت و وصايت و امامت و بزرگى كه حضرت امام نقى داشت حاصل است. و العساكر العسكريه آن حضرت وارث لشكرهاى امام حسن عسكري عليه السلام است. و اين اشارتست بدانكه لشكرها كه امام حسن عسكري عليه السلام از ملائكه به متوكل نمود، در وقت ظهور لشكر آن حضرت خواهند بود، و اين هم از قرآين آن است كه حضرت امام محمد مهدى ولد امام حسن عسكريست و آن حضرت لشكرها بر متوكل عرض فرمود كه عن قريب اينها، در مدينه فرزند من، عالم را مسخر خواهند كرد [كذا فى الاصل] و الا عرض آن لشكرها بى فايده بوده باشد ۰ [صفحه ۲۸۶] الذى فاق الانام كرامه و فضلا آن حضرت كسى است كه فايق و غالب شده بر مردمان از روى كرامت و بزرگى و فضائل. و اين اشارتست به جامعيت آن حضرت در كرامت و فضل و آنكه صفاتي كه موجب كرامت باشد، در آن حضرت بيشتر از تمامی مردمان موجود است و فضائل او بر همه افزون، بنا بر آنكه او جامع فضائل ائمه كرامتست، چنانچه بدان اشارت واقع شد. و آن حضرت زود باشد كه پر گرداند زمين را از عدل. و آن است كه مى گويند: و سيملا الارض عدلا، و آن حضرت زود باشد كه زمين را پر گرداند از عدل. و اين اشارتست بدانكه حضرت پيغمبر فرمود كه، مهدى از عترت و اهل بيت منست و او زمين را از عدل پر خواهد گردانيد، همچنانچه از جور و ظلم پر شده است. و در

این حدیث اشارتست بدانکه حضرت پیغمبر فرمود که، ظهور مهدی در وقتی باشد که عالم از جور و ظلم پر شده [۲۴] همچو ظهور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در وقتی واقع شد که تمام عالم [را] شرک گرفته بود، چنانچه روایت کرده اند که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت مبعوث شد در روی زمین هیچ کس نبود که لا-اله الا-الله به شرایط توحید گوید، زیرا که آن روز دین حق یهودیت و نصرانیت یا نصرانیت بود، [۲۵] و آن هر دو ملت بواسطه تحریف [۲۶] و تبدیل متغیر شده بود شرایط توحید در اهل آن دو ملت موجود نبود. همچنین ظهور حضرت مهدی در زمانی خواهد بود که جور و ظلم به کمال باشد، چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان اشارت فرمود که مهدی عالم را از عدل پر گرداند، همچنانچه از جور و ظلم پر شده است. و سر این آن است که ظهور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور وارث او که خاتم الائمة است، موجب ظهور کمال حق است، که آن ضد کمال باطل است، و ظهور کمال حق [۲۷] در عقب کمال ضد است که آن باطل [صفحه ۲۸۷] است چنانچه در هنور و ظلمت حسی مشاهده نموده می شود که چون ظلمت به کمال است ظهور نور به کمال است. و اگر ظلمت ممتزج با نوعی از نورست نور ظاهر را کمال ظهور نیست. و این نکته بسیار دقیق است، یهدی الله لنوره من یشاء. [۲۸]

الامام المودود و المظهر الموعود آن حضرت امام است که دلها او را دوست می دارد. و این اشارتست بدانکه آن حضرت محبوب دلهای مومنانست، و لهذا هر کس که در عالم به ظلمی یا جوری یا تنگی یا مشقتی مبتلا شد، دفع آن بلا را از حضرت امام مهدی می جوید، و امید دارد که آن حضرت ظهور کند و آن بلا و ظلم و جور را از او دفع گرداند. و این حال مجبول تمامی طبع های مومنان است و در هر زمانی مردم آن عصر انتظار دارند که امام ظهور کند و خاطر متوجه ظهور اوست در هر صدایی که از جانبی بر آورد. این به واسطه آن است که آن حضرت، مودود دلهای مومنانست، و آن حضرت مظهر موعود است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وعده فرموده که آن حضرت ظاهر خواهد شد و عالم را به انوار عدالت منور خواهد ساخت، و عطاهاى او تمامی ارباب فقر و فاقه را در خواهد یافت و هیچ محتاج در زمان او نخواهد بود. ابی القاسم محمد المهدی العبد الصالح آن حضرت را ابوالقاسم کنیت است همچو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و در حدیث وارد شده که نام او موافق نام من باشد و اما به کنیت تصریح نشده لکن چون آن حضرت صاحب مقام ختم امامت است در این کنیت شریف هم با آن حضرت موافقت فرمود و آنچه در احادیث وارد شده که حضرت پیغمبر فرمود که، نام من بر فرزندان نهید و کنیت من بر فرزندان منهدید، علما در این معنی آن حدیث [۲۹] اختلاف کرده اند. بعضی بر آنند که آن نهی مخصوص زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت نوبتی از کسی شنید که می گفت: ای ابوالقاسم! آن حضرت پنداشت که با آن حضرت مخاطبه می کند، و دیگری را می خواند که این کنیت داشت، پس حضرت [صفحه ۲۸۸] پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که، به کنیت من دیگران را مخوانید تا موجب التباس نشود، زیرا که کنیت دلالت بر تعظیم می کند، و اسم موجب التباس نمی شود، زیرا که کسی آن حضرت را به اسم خود نمی خواند، پس فرمود که، بدین کنیت که بدان از روی تعظیم متعین می شوم، کسی را با من تشریک مکنید، و بعد از آن حضرت، این معذور نیست، پس جایز باشد که بعد از آن حضرت مردم را ابوالقاسم کنیت سازد. و بسیاری را از اکابر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوالقاسم کنیت بوده است. و بعضی [در معنی] حدیث گویند مراد آن است که جمع میان اسم و کنیت من مکنید. یعنی چون فرزندان را محمد نام کنید کنیت ایشان را ابوالقاسم مسازید. پس هر یک را علی حده تسمیه توان کرد، و این جماعت بر آنند که این نهی عام است و مخصوص زمان حضرت پیغمبر نیست، و جمیع طوایف متفقند در آنکه حضرت امیرالمومنین علی، ازین حکم مستثنی است، و حضرت پیغمبر فرمود که، تو را فرزندی خواهد بود و او را نام من کن و کنیت او را کنیت من ساز و آن امام محمد حنفیه است که کنیت او ابوالقاسم است. و بر این تقدیر، اگر مراد از حدیث نفی تکنی به کنیت آن حضرت باشد امیرالمومنین مستثنی است و شاید که حکم در اولاد او ساری باشد، پس جایز باشد کنیت امام محمد مهدی ابوالقاسم. و اما سر این کنیت آن است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب قسمت سعادات دنیوی و اخروی است و همه

كس را از سعادت آن حضرت بهره است و كسى ديگر را اين وصف نيست كه مشتمل بر كمال قاسميت باشد، پس اين كنييت مخصوص آن حضرت باشد. و چون ظهور اين وصف در مظهر موعود خواهد [بود]، او را نيز در اين كنييت مشاركت باشد. و لقب شريف آن حضرت مهدى است زيرا كه راه يافته به اسرار حقايق الهى [است] و عبد صالح هم از القاب آن حضرت است، زيرا كه او بنده صالح حضرت پروردگار است كه كمال عبوديت به جاى آورده. و الحجة القائم المنتظر لزمان الظهور آن حضرت را از جمله القاب يكي حجت قائم است. [صفحه ۲۸۹] زيرا كه او حجت خداى تعالى است بر بندگان و قائم است، و بيان اين آنكه ائمه هدى وارثان پيغمبرانند، در آنكه حجت حق تعالى اند بر بندگان، زيرا كه حقيقت امامت، اتمام حجت الهى است بر خلائق، و حجت حق تعالى بايد كه در هر زمان و عصرى بر بندگان او قائم باشد و چون او در جميع اعصار موجود است، وجود او حجت قائم است تا قيامت بر بندگان كه ايشان نگويند كه زمان ما از كسى كه حق تعالى را بر ما ظاهر گرداند خالى بود. چنانچه حضرت حق جل و علا در باب كفار مى فرمايد: ان تقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير فقد جئكم بشير و نذير. [۳۰] و چون در ازمنه سابقه قبل از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم، پيغمبران مى بوده اند كه امامت حجت مى کرده، و آن حضرت خاتم پيغمبران است، و بعد از آن حضرت پيغمبرى نيست، ائمه هدى قائم مقام آن حضرتند در اتمام حجت، و لطف الهى، مقتضى آن است كه اين حجت قائم باشد، پس وجود حضرت امام مهدى را موجب قيام حجت كرد و آن حضرت را حجت قائم لقب شد. و از القاب آن حضرت منتظر زمان ظهور است. زيرا كه آن حضرت انتظار مى كشد كه امر الهى به ظهور او در آيد و او عالم را از عدل و احسان مالا مال سازد، جماعت اماميه را مدت انتظار، حكايات و اخبار بسيار هست كه همه دلالت بر آن مى كند كه آن حضرت در زمين ساير و دايير است با شوكت و اسباب و موكب پادشاهى و در همه اقطار عالم ميان [۳۱] مردم خود مى گردد، و هر كس كه مى خواهد ظاهر شود، و روايت کرده اند كه در مبادى حال كه آن حضرت پوشيده بود تا مدت صد سال و به قولى بيشتر، توقيعات او ظاهر مى شده و دايعيان بوده اند كه ايشان توقيعات در هر زمان به محبان مى رسانيده اند. و در كتاب كشف الغمه [۳۲] اسامى آن دايعيان ياد کرده و توقيعات حضرت امام كه در آنجا شيعه و جماعت خود را امر و نهى در امور فرموده تمامى آورده و بعد از صد سال يا زيادت، نوبتى توقيعى بيرون [صفحه ۲۹۰] آمده بوده و در آنجا فرموده بوده است كه اين غيبت صغرى بود كه ما خود غايب بوديم، و توقيعات ما بيرون آمد، بعد از اين غيبت كبرى خواهد بود و توقيح ما بيرون نخواهد آمد. اما از حال محبان خود غافل نيستم. و اماميه آن مدت اول كه توقيعات بيرون مى آمده مدت غيبت صغرى گويند، و اين مدت كه توقيعات منقطع شده آن را غيبت كبرى نامند و در اين مدت غيبت كبرى حكايات ظهور آن حضرت بر دوستان بسيار کرده اند. و نزد ايشان از متواتراتست و در آنجا هيچ ترديدى اصلا ندارند.

حكايت شفا يافتن اسماعيل هر قلى وسيله امام زمان

از جمله در كتاب كشف الغمه گفته است كه از آن حكايات، دو حكايت كه در قريب زمان واقع شده و ما آن مردم را ديده ايم و تمامى اهل بغداد و حله آن را مى دانند ياد بكنيم و ما يكي از آن دو حكايت كه روايت آن طولى دارد در اين مقام ياد كنيم [۳۳] ان شاء الله تعالى. صاحب كشف الغمه، على بن عيسى اربلى گويد كه، در ولايت حله در موضعى كه آن را هرقل گويند مردى از اهل آن موضع بود، نام اسماعيل هر قلى و اين، هر دو در طرف [۳۴] ران راست، دانه اى بيرون آورد همچو يك قبضه دست، و آن جراحتى عظيم شد و مدت هاى مديد به آن جراحت مبتلا شد و هميشه خون و ريم از آن روان بود. و در آن الم او را زحمت مى رسيد. جهت معالجه آن جراحت به موضع حله آمد نزد شريف آن موضع سيد بزرگوار ابن طاووس، و او را با سيد مصادفتى بود. شريف حله جراحان و اطباى آن موضع را جمع كرد تا او را علاج كنند، ايشان گفتند اين دانه بر سر رك اكحل [۳۵] پيدا شده و اگر ما او را قطع كنيم، انديشه آن هست كه رگ اكحل او منقطع [صفحه ۲۹۱] شود و خون باز نايستد تا بميرد [۳۶] و اگر قطع

نکنیم اصل ماده باقى باشد و هیچ علاج آن را مفید نباشد. فى الجملة از معالجه آن عاجز شدند. شريف ابن طاووس با اسماعيل گفت: من به بغداد مى روم، تو همراه من به بغداد آى تا جراحان و اطباى بغداد شايد آن را علاج کنند. اسماعيل همراه شريف به بغداد آمد و شريف تمامى جراحان اطباى بغداد را جهت علاج اسماعيل حاضر گردانيد. چون جراحت او را احتياط کردند تمامى متفق شدند که اين علاج پذير نيست و علاج اين جراحت منحصر است در قطع پا و قطع متعذر است، زيرا که بر سر رگ اکحل واقع است. اسماعيل روايت کند که چون از علاج نااميد شدم گفتم چون به بغداد آمده ام زيارت مشهد سامره دريابم و به خانه بازگردم. از بغداد متوجه زيارت سامره شدم و به مشهد مقدس در رفتم، و به سرداب رفتم و گريه و تضرع و زارى بسيار کردم و چند روز در سامره بودم تا شب جمعه، وقت عصر روز پنجشنبه از مشهد بيرون آمدم و به کنار شط رفتم و غسل نمودم و جامه هاى پاک پوشيدم و در حوالى سامره بعضى [۳۷] از شريفان فرود آمده بودند و شترها و گوسفندان خود را مى چرانيدند. چون از دروازه شهر به اندرون آمدم، چهار سوار ديدم بر اسبها، دو سوار نيزه در دست داشتند يکى مردى پير بود، و يکى سوار، فرجى [۳۸] پوشيده بود و شمشير در ميان بسته آن دو سوار که نيزه داشتند پيش مى رفتند و آن صاحب فرجى در ميان راه مى آمد و آن يکى ديگر از عقب او بود. چون مرا بديدند، آن دو سوار که نيزه داشتند [۳۹] از راه برطرف رفتند و آن سوار که فرجى پوشيده و شمشير بسته در ميان راه ايستاده بود بر من سلام کرد. سلام او را جواب دادم و پنداشتم که ايشان از آن شريفانند که در بيرون شهر خيمه زده اند و گوسفندان مى چرانند. آن سوار فرجى پوش، عنان باز بکشيد و با من گفت: جراحت خود را به من نماى. [صفحه ۲۹۲] من با خود انديشيدم که اين از اهل باديه است، از نجاسات احتراز نمى کند و من حالى، تازه غسل کرده ام و جامه پاک پوشيده، مبادا که اثر جامه او به من [۴۰] رسد. تعللى مى کردم از بالای اسب دو ته شد و دست در اندرون جامه من کرد و جراحت مرا باز يافت و آن را به دست مبارک خود بفشرد چنانچه من از وجع آن متالم شدم. پس بر پشت اسب راست شد، آن مرد پير که نيزه در دست داشت، و برطرف راست ايستاده بود فرمود: افلحت يا اسماعيل، يعنى اى اسماعيل فلاح يافتى. من تعجب کردم که نام مرا چگونه دانست. ايشان روان شدند و من از آن مرد پرسيدم که اين چه کس بود و شما چه کسانيد؟ گفت: اين حضرت امام عليه السلام است و ما ملازمان آن حضرتيم. من پاى مبارک او را ببوسيدم و در رکاب آن حضرت روان شدم، فرمود: تو به بغداد مى روى، نزد فرزند ما ابن طاووس رو و حکايت ما را با او بگو. تو را پيش مستنصر خليفه خواهند برد، و تو را چيزى انعام خواهند کرد، هيچ از او قبول مکن. بعد از آن فرمود: باز گرد. گفتم يا امام: من هرگز از رکاب تو جدا نمى شوم. ديگر باره فرمود باز گرد و به بغداد رو. و من باز نمى گشتم. آن مرد پير گفت: اى اسماعيل! از خداى تعالى شرم نمى کنى که حضرت امام فرمود که، باز گرد و باز نمى گردى! من باز ايستادم و ايشان روان شدند و من ايشان را مى ديدم تا از چشم من غايب شدند. من در غايت حيرت و وحشت به مشهد آمدم. خادمان با من گفتند که تو را چه حالتست؟ و از چه چيز ترسيده اى چه چيز ديده اى؟ حکايت با ايشان باز گفتم، و ران خود را باز گشودم، اصلا از جراحت بر آن نبود. گفتم مگر ران را غلط کرده ام؟ ران ديگر را بگشودم، هر دو همچو هم ديگر بود. و پندارى هرگز اثر جراحت بر رانهاى من نبود. مردم چون اين حال بديدند، بر من غلبه کردند و به تبرک، تمامى جامه هاى مرا پاره کردند و نزديک بود که از غوغاى خلايق من هلاک شوم. خادمان مرا در مخزن مشهد کردند و در بر روى من بيستند تا غوغا ساکن شد. و فى الحال صورت واقعه را به بغداد اعلام کردند، و من شب هنگام از سامره بيرون آمده، متوجه بغداد [صفحه ۲۹۳] شدم و هنگام صبح بر سر جسر بغداد رسيدم و مردم بغداد شنيدند بودند و بر جسر انتظار من مى کشيدند، و مردان سيد ابن طاووس هم آمده بودند. مردم از من پرسيدند که تو چه نام دارى؟ گفتم اسماعيل نام دارد. گفتند: تو آن کسى که حضرت امام را ديده اى؟ گفتم: بلى، خلايق در من آويختند و رخت هاى مرا ديگر پاره پاره کردند و نزديک بود که از غوغاى خلق که مرا زيارت مى کردند هلاک شوم. کسان ابن طاووس مرا برداشتند و از دست ايشان خلاص کردند و پيش شريف بردند. وزير خليفه آن روز مويالدين العلقمى بود و او از شيعه و موالى اهل بيت بود. و اين خبر شنيدند و مستنصر خليفه هم خبر شنيدند بود. شريف

ابن طاووس مرا برداشت و نزد وزير مويالدين برد. فى الحال بفرستاد و طبيبان و جراخان بغداد را جمع كرد و گفت: شما جراحت اين مرد را ديده ايد؟ گفتند: بلى. گفت: علاج پذيرست يا نه؟ گفتند: علاج پذير نيست. به واسطه آنكه علاج جراحت او آنست كه آن ماده را قطع كند و اگر ماده او را قطع مى كنند رگ اكحل او بريده مى گردد و خون باز نمى ايستد تا بميرد. وزير گفت: اگر قطع كنند بر تقدير فرض، و رگ اكحل او بريده نشود چه مدت جراحت او خوش شود؟ گفتند: در مدت دو ماه جراحت او خوش شود و در جاى جراحت، گوى سفيد بازماند. وزير گفت: شما چند روز است كه اين جراحت ديده ايد؟ ايشان گفتند: مدت ده روز است كه اين جراحت ديده ايم. وزير با من گفت: جراحت خود باز گشاي. چون باز گشودم اصلا اثر آن در ران من نمود. حكيمان و جراخان به يكبار آواز بر آوردند كه اين عمل مسيح است. وزير گفت: چون عمل شما نيست ما مى دانيم كه عمل كيست. بعد از آن مرا پيش مستنصر خليفه بردند و او مرا زيارت كرد و احوال باز پرسيد و سيصد دينار طلا مرا انعام فرمود. من گفتم: حضرت امام فرمود: كه چيزى قبول مكن. پس مستنصر بگريست و گفت: هديه ما را قبول نكردند. من باز گشتم و به خانه خود رفتم. و هرگز ديگر از آن رنج، اثر باز نديدم. و صاحب كشف الغمه مى گويد: من يك نوبت در بغداد، در مجلسى اين حكايه [صفحه ٢٩٤] مى گفتم اتفاقا پسر اسماعيل، شمس الدين محمد حاضر بود و من نمى دانستم كه او حاضر است. چون حكايه باز گفتم شمس الدين محمد گفت: من پسر اسماعيلم و اين حكايه را از پدر خود شنيده ام و پدرم موضع آن جراحت را به ما مى نمود و اصلا اثرى از آن نبود و پدرم هر زمستان به بغداد مى آمد و در هر زمستانى چهل نوبت يا زياده به زيارت سامره مى رفت، به اميد آنكه شايد بارى ديگر آن حالت باز يابد و آن جمال بيند و هرگز ديگر آن آفتاب وصال از مطلع هجران طالع نشد. [٤١] و اين فقير را از شوق آن جمال هنگام كتابت اين حكايه، اين غزل روى نمود: در رهى ديدم مهى، حيران آن ماهم هنوز عمر رفت و من مقيم آن سر راهم هنوز چون نسيم صبحگاهى بر من بى دل گذشت من نسيم وصل آن مه را هوا خواهم هنوز مى فرايد مهر او هر روز در خاطر مرا گر چه من كاهيده ام از درد مى كاهم هنوز گر چه آه آتشينم خرمن جان سوخته مى رود تا اوج گردون آتش آهم هنوز شوق آن ديدار، غافل كرده از عالم مرا تو نيندارى كه من از خويش آگاهم هنوز انتظار شاه مهدى مى كشد عمرى امين رفت عمر و در اميد طلعت شاهم هنوز و امثال اين حكايهات بسيار است و ارباب مكاشفات و اصحاب مشاهدات امثال اين بسيار روايت مى كنند و از مشاهده آن حضرت در وقت محفوظ شده اند. الها، پروردگار، حيا، قيوما به حرمت جاه و جلال و عزت و كمال اين دوازده امام معصوم پاك كه ما را طلعت مبارك امام محمد مهدى موعود نصيب فرما، و از فيض [صفحه ٢٩٥] و بركات آن حضرت ما را محروم مگردان. اللهم صل على سيدنا محمد و آل محمد سيدنا سيما الامام الموعود محمد المهدى المنتظر و سلم تسليم، و سلم و بارك عليهم و انزل تحياتك و بلغ صلواتنا و سلامنا اليهم. اى پروردگار! درود و صلوات ده و سلام فرست و بركات فرو فرست بر ايشان، و فرو فرست تحيت هاى خود را برسان صلوات ما را و سلام ما را به سوى ايشان. و اين تكرر و صلوات از براى جميع چهارده معصوم پاكست در يك صلوات، بعد از آنكه ذكر ايشان هر يك على حده نموده شد و به حضرت مهدى ختم يافت، مجموعه را در يك صلوات ياد كرده مى شود و از حضرت حق سبحانه و تعالى التماس نموده كه صلوات و تحيات و سلام ما را به ارواح مقدسه ايشان برسان، و اين صلواتيست كه مقدمه دعاست، و بعد از اين صلوات اقرارست به تولى و تبرى، و بعد از آن شروع است در طلب حاجات .

باورقى

[١] از غ افتاده.

[٢] از اينجا يك صفحه از م افتادگى دارد كه در چاپ قبل نيامده بود و در اينجا از غ افزوده شده است.

[٣] آنچه در كروشه آمده بر اساس متن حديث، به متن فوق افزوديم. متن حديث چنين است: و روى ابى نضره عن ابى سعيد

- الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى قصة المهدي، قال: فيجىء الرجل، فيقول: يا مهدي! اعطني اعطني، فيحثى له فى ثوبه ما استطاع ان يحمله. بحارالانوار، ج ٥١، ص ١٠٤.
- [٤] از م افتاده.
- [٥] در غ: سلاح.
- [٦] در شرح چگونگی استخراج عمر از هيلاج يادداشتی از قزوینی در دهخدا ذيل مدخل هيلاج آمده است.
- [٧] در غ: شرع.
- [٨] شمار گذار نسخه اصلی به اشتباه از ٣١٠ به ٣١٢ رفته است.
- [٩] از اینجا به مقدار دو صفحه از م افتادگی داشت که در چاپ پيشين نيامده بود و اکنون از غ افزوده می شود.]
- [١٠] گویا جمله اکنون این صفات تمامی در محمد است اضافی باشد.
- [١١] عبارت چنین است در اصل.
- [١٢] در اصل و خورد.
- [١٣] از غ افتاده.
- [١٤] از غ.
- [١٥] از غ افتاده.
- [١٦] از غ افتاده.
- [١٧] در اینجا عبارت متن آشفتگی داشته و کاتب عبارت صحیح را در حاشیه آورده گر چه دقیقاً محل آن را مشخص نکرده است، ما عبارت را بر اساس آنچه در حاشیه بود آورده و با حدس خود در متن جای دادیم.
- [١٨] از غ افتاده.
- [١٩] از غ.
- [٢٠] شاید: قربیند.
- [٢١] مائده (٥) ٣.
- [٢٢] در اصل: فطرت.
- [٢٣] در اصل: حسینی.
- [٢٤] از غ افتاده.
- [٢٥] چنین است در اصل.
- [٢٦] در اصل: تحریق.
- [٢٧] از غ افتاده.
- [٢٨] نور (٢٤) ٣٥.
- [٢٩] از م.
- [٣٠] مائده (٥) ١٩.
- [٣١] در اصل: ما.
- [٣٢] کشف الغمه، ج ٢ صص ٥٣٠ - ٥٢٩.
- [٣٣] از غ افتاده.

[٣٤] در طرف، دوبار تکرار شده است.

[٣٥] رگ هفت اندام که میزبان بدن نیز گویند، رگ تن، نام رگی است میان قیفال و اسيلم که فصد آن کنند، رگ میانگی دست (دهخدا).

[٣٦] از غ افتاده.

[٣٧] از غ افتاده.

[٣٨] نوعی جبهه صوفیان.

[٣٩] از غ افتاده.

[٤٠] نسخه غ تا همینجاست و بقیه تنها بر اساس نسخه م می باشد.

[٤١] کشف الغمه، ج ٢ صص ٤٩٧ - ٤٩٣.

تعريف مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (التوبة/٤١).

قال الإمام علي بن موسى الرضا - عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا... يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا... (بِنَادِرُ الْبِحَار - في تلخيص بحار الأنوار، للعلامة فيض الاسلام، ص ١٥٩؛ عيون أخبار الرضا(ع)، الشيخ الصدوق، الباب ٢٨، ج ١/ ص ٣٠٧).

مؤسس مجتمع "القائمية" الثقافي بأصبهان - إيران: الشهيد آية الله "الشمس آبادي" - رَحِمَهُ اللَّهُ - كان أحدًا من جهايدة هذه المدينة، الذي قد اشتَهَرَ بِشَعْفِهِ بِأَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ (صلواتُ الله عليهم) و لاسيما بحضرة الإمام علي بن موسى الرضا (عليه السلام) و بساحة صاحب الزمان (عجلَ اللهُ تعالى فرجه الشريف)؛ و لهذا أسس مع نظره و درايته، في سنة ١٣٤٠ الهجرية الشمسية (= ١٣٨٠ الهجرية القمرية)، مؤسسه و طريقه لم ينطفئ مصباحها، بل تتبّع بأقوى و أحسن موقف كل يوم.

مركز "القائمية" للتحري الحاسوبى - بأصبهان، إيران - قد ابتدأ أنشيطته من سنة ١٣٨٥ الهجرية الشمسية (= ١٤٢٧ الهجرية القمرية) تحت عناية سماحة آية الله الحاج السيد حسن الإمامي - دام عزه - و مع مساعده جمع من خريجي الحوزات العلميه و طلاب الجوامع، بالليل و النهار، في مجالات شتى: دينيه، ثقافيه و علميه...

الأهداف: الدفاع عن ساحة الشيعة و تبسيط ثقافه الثقلين (كتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) و معارفهما، تعزيز دوافع الشباب و عموم الناس إلى التحرر الأذق للمسايل الدينيه، تخليف المطالب النافعه - مكان البلايت المبتدله أو الرديئه - في المحاميل (=الهواتف المنقولة) و الحواسيب (=الأجهزة الكمبيوترية)، تمهيد أرضيه واسعة جامع ثقافيه على أساس معارف القرآن و اهل البيت عليهم السلام - بباعث نشر المعارف، خدمات للمحققين و الطلاب، توسعه ثقافه القراءه و إغناء أوقات فراغه هواه برامج العلوم الإسلاميه، إناله المنابع اللازمه لتسهيل رفع الإبهام و الشبهات المنتشرة في الجامعه، و...

- منها العدالة الاجتماعيه: التي يمكن نشرها و بثها بالأجهزة الحديثه متصاعده، على أنه يمكن تسريع إبراز المرافق و التسهيلات - في آكناف البلد - و نشر الثقافه الاسلاميه و الإيرانيه - في أنحاء العالم - من جهه أخرى.

- من الأنشطة الواسعه للمركز:

(الف) طبع و نشر عشرات عنوان كتب، كتيبه، نشره شهريه، مع إقامة مسابقات القراءه

(ب) إنتاج مئات أجهزة تحقيقيه و مكتبيه، قابله للتشغيل في الحاسوب و المحمول

(ج) إنتاج المعارض ثلاثيه الأبعاد، المنظر الشامل (= بانوراما)، الرسوم المتحركه و... الأماكن الدينيه، السياحيه و...

(د) إبداع الموقع الانترنتى "القائمية" www.Ghaemiyeh.com و عدّه مواقع أُخرَ

(ه) إنتاج المُنتجات العرضية، الخَطابات و... للعرض فى القنوات القمرية

(و) الإِطلاق و الدّعم العلمى لنظام إجابة الأسئلة الشرعية، الاخلاقية و الاعتقادية (الهاتف: ٠٠٩٨٣١١٢٣٥٠٥٢٤)

(ز) ترسيم النظام التلقائى و اليدوى للبلوتوث، ويب كشك، و الرّسائل القصيرة SMS

(ح) التعاون الفخرى مع عشرات مراكز طبيعية و اعتبارية، منها بيوت الآيات العظام، الحوزات العلمية، الجوامع، الأماكن الديتية كمسجد جَمكران و...

(ط) إقامة المؤتمرات، و تنفيذ مشروع "ما قبل المدرسة" الخاص بالأطفال و الأحداث المُشاركين فى الجلسة

(ى) إقامة دورات تعليمية عمومية و دورات تربية المربى (حضوراً و افتراضاً) طيلة السّنة

المكتب الرئيسى: إيران/أصفهان/ شارع "مسجد سيد" / ما بين شارع "بنج رَمضان" و "مفترق" و فائى / "بنايه" القائمية " تاريخ التأسيس: ١٣٨٥ الهجرية الشمسية (= ١٤٢٧ الهجرية القمرية)

رقم التسجيل: ٢٣٧٣

الهوية الوطنية: ١٠٨٦٠١٥٢٠٢٦

الموقع: www.ghaemiyeh.com

البريد الالكترونى: Info@ghaemiyeh.com

المتجر الانترنتى: www.eslamshop.com

الهاتف: ٢٥-٢٣-٢٣٥٧٠٢٣ (٠٠٩٨٣١١)

الفاكس: ٢٣٥٧٠٢٢ (٠٣١١)

مكتب طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ (٠٢١)

التجارية و المبيعات ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩

امور المستخدمين ٢٣٣٣٠٤٥ (٠٣١١)

ملاحظة هامة:

الميزانية الحالية لهذا المركز، شعبيّة، تبرّعية، غير حكومية، و غير ربحية، اقتُنيت باهتمام جمع من الخيرين؛ لكنّها لا تُوفى الحجم المترايد و المتسع للامور الديتية و العلمية الحالية و مشاريع التوسعة الثقافية؛ لهذا فقد ترجى هذا المركز صاحب هذا البيت (المسمى بالقائمة) و مع ذلك، يرجو من جانب سماحة بقيه الله الأعظم (عَجَل الله تعالى فرجه الشريف) أن يُوفّق الكلّ توفيقاً مترائداً لإعانتهم - فى حدّ التمكن لكلّ احدٍ منهم - إيانا فى هذا الأمر العظيم؛ إن شاء الله تعالى؛ و الله ولىّ التوفيق.

مركز
للبحوث والتحريرات الكمبيوترية
الغمامة اصحمان

WWW



للحصول على المكتبات الخاصة الاخرى
ارجعوا الى عنوان المركز من فضلكم

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

و للايحاء من فضلكم

٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٥٩

